

## تحول در نظریه‌های همگرایی<sup>۱</sup>

چکیده: در تبیین علل و عوامل توسعه همکاری در میان کشورها نظریه‌های مختلفی مطرح شده است. یکی از نظریه‌هایی که به این موضوع می‌پردازد، همگرایی منطقه‌ای است که اساساً از تجربه‌های جوامع اروپایی نشأت گرفته است. در پی موفقیت کشورهای اروپایی در توسعه روابط فنی و اقتصادی، بسیاری از کشورهای جهان سوم بهره‌گیری از آن را به عنوان یک استراتژی برای رشد مورد توجه قرار دادند. گروه‌بندی‌های متعددی در میان این کشورها، بدون دستیابی به نتایج روشن در این زمینه، قابل بررسی است. در روند تحولات جوامع اروپایی و همکاری‌های آنان، نظریه‌پردازان همگرایی منطقه‌ای در دیدگاه‌های خود تغییراتی را پذیرا شدند. آنها با ناکارآمد تلقی کردن نظام دولتهای ملی ایجاد یک نظام منطقه‌ای را مطرح کردند. این نظریه‌پردازان در بررسی مسائل کشورهای در حال توسعه، دشواری جداسازی مسائل سیاسی و غیرسیاسی و یا به تعبیری سیاست عالی و سیاست ملایم را مورد توجه قرار دادند. تجارب کشورهای اروپایی در روند همگرایی سبب گردید این نظریه‌پردازان در دیدگاه‌های خود برای انطباق با واقعیتها تغییراتی بدهند.

پس از فروپاشی نظام دوقطبی در پی نابودی اتحاد شوروی، بار دیگر در سطح نظام بین‌الملل تلاشهای جدیدی برای توسعه همکاری‌های منطقه‌ای شکل گرفته است. این روند سبب توجه مجدد به نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای<sup>۲</sup> و برداشتهای گوناگون از آن گردیده است. همگرایی در لغت به معنی ایجاد یک کل از طریق یکپارچه‌سازی اجزاء

می‌باشد. در این زمینه بحثهای بسیاری صورت گرفته است. اساساً بحثهای یاد شده به تجارب مربوط به در جامعه اروپایی نظر دارد در این مباحث به سطح منطقه‌ای همگرایی توجه شده است. به این ترتیب همگرایی در سطح ملی<sup>۱</sup> مفروض انگاشته شده و از این رو در نظریه‌های همگرایی به گروه‌بندی تعدادی از کشورها در سطح منطقه‌ای پرداخته می‌شود.

برخی از نظریه‌پردازان، همگرایی را یک فرآیند و برخی آن را یک وضعیت مشخص تعیین‌یافته تلقی کرده‌اند. سؤال اساسی در این مباحث علل و عوامل روی آوردن کشورها به توسعه همکاریهای منطقه‌ای و سرانجام همگرایی منطقه‌ای بوده است. این مسأله که چرا کشورها گرایش پیدا می‌کنند از طریق ایجاد نهادهای برتر منطقه‌ای حاکمیت خود را داوطلبانه و به اراده خویش محدود سازند، دلمشغولی اصلی نظریه‌پردازان همگرایی منطقه‌ای بوده است. (۱) در میان این نظریه‌پردازان در مورد شرایط شکل‌گیری این روند یا رسیدن به این نتایج اختلافات قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. این امر سبب ایجاد رویکردهای متفاوت در این مورد گردیده است.

## انواع همگرایی

در مباحث مربوط به نظریه‌های همگرایی انواع گوناگون همگرایی مورد توجه قرار گرفته‌اند که اساسی‌ترین آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم:

### همگرایی سیاسی<sup>۲</sup>

منظور از همگرایی سیاسی، همگرایی در نهادها و یا سیاست واحدهای مختلف سیاسی می‌باشد. در کتاب همگرایی جوامع سیاسی (۲) این نوع از همگرایی را تحکیم ارتباط درونی یک جامعه، هویت و خودآگاهی آن دانسته‌اند. به نظر آنها این مفهوم به یک عمل جمعی برای بهبود و ارتقاء منافع متقابل مربوط می‌گردد. (۳) این تعریف همگرایی به کارکرد نهادهای سیاسی که مورد توجه فدرال‌گرایان است مربوط می‌شود.

در مورد همگرایی در خط مشی‌ها<sup>۱</sup> اقدام هماهنگ و همسازگروهی از کشورها مورد نظر می‌باشد. میزان همکاری نزدیک کشورها در این زمینه شاخص همگرایی سیاسی و سطح آن است.

### همگرایی اجتماعی<sup>۲</sup>

این برداشت از همگرایی به منظور تسهیل در همگرایی اقتصادی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. نظریه‌پردازانی چون کثوهان و نای برای توسعه ارتباطات اجتماعی بیش از عوامل دیگر در تحقق همگرایی اهمیت قائل‌اند. افرادی چون کارل دویچ توسعه مبادلات اجتماعی را در ایجاد هویت نزدیک، ایجاد احساس منافع مشترک و حس یک جامعه بودن مؤثر می‌دانند. در واقع همگرایی اجتماعی بیشتر به ارتباطات فردی، اشکال مختلف آن مانند تجارت، توریسم، ارتباط پستی و مخابراتی و امثال آن توجه دارد.

### همگرایی اقتصادی<sup>۳</sup>

این نظریه‌ها اساساً به مسأله اتحادیه‌های گمرکی<sup>۴</sup> مربوط می‌شود و اینکه آیا رفع تعرفه‌ها و موانع گمرکی در میان گروهی از کشورها می‌تواند عامل رشد اقتصادی آنها شود. در این زمینه متغیرهایی چون سطح اشتغال، توازن پرداختها، ساختار صنعت، توانایی اقتصادی و نظایر آن مورد بررسی قرار می‌گیرند. برخی از نظریه‌پردازان همگرایی اقتصادی را به عنوان مدلی برای رشد اقتصادی مطرح ساخته‌اند. در این نظریه‌ها «ایجاد تجارت»<sup>۵</sup> و تنوع در تجارت مورد بررسی قرار گرفته است. منظور از این دو مفهوم افزایش تجارت در میان مجموعه‌ای از کشورها و با دگرگونی در روابط تجاری آنها می‌باشد. جریان آزاد کالا و سرمایه و نیروی کار در این میان از اهمیت بالایی برخوردار است. هواداران همگرایی اقتصادی این فرآیند را سبب گسترش بازارهای

کوچک کشورهای کم توسعه یافته و به دست آوردن اقتصادهایی با حجم بزرگتر می دانند، که کشورهای کوچک به این طریق محدودیتهای خود را رفع می کنند. (۴)

### همگرایی ایستاری<sup>۱</sup>

منظور از این نوع همگرایی، میزان قابلیت انطباق ایستارها در یک زمان خاص است. توسعه ادراک هویت مشترک و افزایش تعهد متقابل در این مورد مطرح می گردد. برخلاف فدرال گرایان که به نهادهای متمرکز قوی برای ایجاد همگرایی سیاسی نظر دارند، در همگرایی ایستاری به تشکیل و تقویت احساس مشترک و منافع مشترک در میان واحدهای سیاسی توجه می شود. در بررسی میزان آن، سنجش دیدگاههای نخبگان و توده های مردم مورد بهره برداری قرار می گیرد.

برای نیل به همگرایی کامل مراحل طی چون ایجاد کشورهای مشترک المنافع، کنفدراسیون، فدراسیون و اتحادیه ای از کشورها مطرح می گردد. در مراحل یاد شده به ترتیب ارتباط میان مجموعه ای از کشورها نزدیکتر و مستحکم تر می شود. کشورهای مشترک المنافع در امور داخلی و خارجی و نظامی تعهدات متقابلی ندارند و نوعی اتحادیه اقتصادی به وجود آورده اند. (۵) در نظام کنفدرال نیز دولت های عضو در سیاست داخلی و خارجی خود آزادانه اقدام می کنند، ولی جنگ در میان خود را تحریم می کنند. در سیستم فدراسیون قدرت میان مرکز و پیرامون تقسیم می گردد. مسأله مهم در این نظام میزان اجماع در مورد ارزشهای مشترک است که انسجام نظام وابسته به آن می باشد. (۶)

### تجارب همگرایی منطقه ای

#### طرحهای همگرایی اروپا

پس از تشکیل کمیسیون مشترک دائمی رودخانه راین در آغاز قرن ۱۹، قدرتهای اروپایی برای دسترسی به منابع مشترک، تنظیم رفتارهای خود را نیز در حوضه دانوب آغاز کردند و در پایان قرن ۱۹ اتحادیه عمومی پست به وجود آمد که پس از مدتی کوتاه

ابعادی جهانی یافت. تا جنگ جهانی دوم این روند بطور بطنی ادامه داشت. جنگ جهانی دوم سبب تسریع در فرایند یاد شده گردید. تشکیل جامعه زغال و فولاد اروپا<sup>۱</sup> با توجه به رقابتهای دیرین فرانسه و آلمان گامی مؤثر در این راستا بود. پیامد تشکیل این اتحادیه به وجود آمدن جامعه اقتصادی اروپا<sup>۲</sup> بود. جامعه اقتصادی اروپا براساس توافقنامه رم در سال ۱۹۵۷ تشکیل شد. در این پیمان ایجاد سازگاری میان منافع ملی اعضا از طریق لیبرالیسم اقتصادی و نفی مداخله گرایی مورد تأکید قرار گرفت. (۷) هر چند با روی کارآمدن ژنرال دوگل در فرانسه به دلیل نگرشهای ملی‌گرایانه او، تداوم سیاست همگرایی در جامعه اقتصادی اروپا دچار رخوت شد، ولی این روند تا یکپارچگی اروپا در دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت.

جامعه اقتصادی اروپا در روند تکامل خود به هفت دستاورد قابل توجه دست یافت: ایجاد اتحادیه گمرکی، بازار مشترک محصولات کشاورزی (با توجه به اختلاف نظر برخی از اعضا تعیین قیمتها مورد توجه و توافق قرار گرفت)، موفقیت مذاکرات موسوم به دورکندی<sup>۳</sup> (که منافع فرانسه را در بخش کشاورزی و منافع آلمان را در بخش صنعت تأمین کرد)، ایجاد سیاست کارتل برای جلوگیری از تمرکز اقتصادی در شرکتهای فولاد، ایجاد نظام مالیاتی واحد بر ارزش افزوده کالاها (ضعف اقتدار سیاسی عالی در جامعه سبب محدودیت آن شد)، اتحادیه پولی به منظور تشکیل بانک اروپایی و پول واحد اروپایی (به منظور کاهش نرخ تورم، تثبیت نوسانهای ارزی، بهبود مکانیسم اعتبار و ذخیره‌سازی ثابت سرمایه‌ها)، وحدت سیاسی که با پیمان ماستریخت مورد تأیید قرار گرفت. (۸)

در برابر اقدامات انجام شده در غرب اروپا، در بخشهای زیر نفوذ اتحاد شوروی نیز شورای همیاری متقابل اقتصادی<sup>۴</sup> شکل گرفت. قدرت عظیم اقتصادی - سیاسی اتحاد

1. European Coal and Steel Community (ECSC).

2. European Economic Community (EEC)

شوروی منبع اصلی حمایتی این اتحادیه محسوب می‌گردید. به وجود آمدن این سازمان بیانگر تلاش پیگیر اتحاد شوروی در تقابل با کشورهای اردوگاه سرمایه‌داری و تحکیم بلوک سوسیالیسم بود. این شورا در واقع ترکیبی از کمیته‌های مختلف بود که آن را برای تحقق اهداف اقتصادی کشورهای اروپای شرقی کمک می‌کردند. تأکید اصلی بر همکاریها در حوزه امور اقتصادی بود. (۹) کارکرد اصلی این سازمان ایجاد چارچوبه‌ای برای تجارت متقابل در میان اعضا بود. این نهاد کاملاً تحت کنترل اتحاد شوروی قرار داشت. با فروپاشی اتحاد شوروی شورای همکاری متقابل اقتصادی نیز از هم گسست.

### طرحهای همگرایی جهان سوم

در پی تجارب موفق جامعه اروپایی و فعالیتهای هماهنگ کشورهای این قاره در درون جامعه اقتصادی اروپا، در میان کشورهای جهان سوم نیز طرحهای متعددی برای تکوین همگرایی منطقه‌ای شکل گرفت. یکی از مهمترین اهداف این کشورها از اجرای طرحهای یاد شده کاهش وابستگی شدید کشورهای جهان سوم به جهان خارج بوده است. یکی از مهمترین عوامل مؤثر بر این فعالیتهای انگیزه‌های سیاسی هر یک از آنها بود. توزیع دستاوردها و زیانهای ناشی از اجرای طرحهای همگرایی منطقه‌ای، تحول در این فرایند را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. در میان نظریه‌پردازان همگرایی منطقه‌ای شرایط ویژه‌ای برای موفقیت این طرحها مطرح گردیده که در جای خود باید مورد بحث قرار گیرد. ادراک هر یک از بازیگران منطقه‌ای از کشورهای جهان سوم بر این تجربه تأثیر جدی داشته است. اینکه هر یک از بازیگران منافع خود و دیگران را چگونه ارزیابی نمایند در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرد.

اساساً سیاستهایی که در کشورهای جهان سوم برای اجرای طرحهای همگرایی منطقه‌ای به کار گرفته شده، دارای دو هدف یا انگیزه بوده است: توزیعی<sup>۱</sup> و گسترشی<sup>۲</sup> مدل سومی هم وجود دارد که به ترکیبی از این دو سیاست اشاره دارد. در این سیاستها یا

یا توزیع منافع و یا گسترش آن مطرح می‌گردد. در مدل دیگری نیز توسعه تجارت آزاد<sup>۱</sup>، برنامه‌ریزی برای توسعه منطقه‌ای و مکانیسم‌های اصلاحی و تکمیل‌کننده مورد توجه قرار می‌گیرد. آرون سیگال برای موفقیت طرح‌های همگرایی در جهان سوم چهار شرط برشمرده است:

۱. منافع اقتصادی واحدهای مشارکت‌کننده در طرح، از جمله توافق برای نحوه توزیع منافع.

۲. عدم تهدید منافع جاری و روابط کنونی، و یا تغییر آن به روابط مفیدتر،

۳. عدم مانع تراشی برای روند دولت‌سازی در این کشورها،

۴. عدم تهدید پایه‌های حمایتی نخبگان حاکم در این کشورها. (۱۰)

از دیدگاه برخی نظریه‌پردازان برای موفقیت همگرایی اقتصادی در جهان سوم، باید به شرایط خاصی توجه شود. آزادسازی تجارت و پذیرش تعیین سطح تعرفه‌های خارجی و آزادی تردد عوامل تولید برای ایجاد بازار مشترک منطقه‌ای ضروری است. آزاد کردن تجارت در منطقه صرفاً سبب ایجاد بازارهای بزرگتر و توزیع مناسب‌تر مزایا نمی‌گردد. از این منظر آزادسازی تجارت سیاستی برای افزایش تجارت است که به توزیع منافع در میان اعضا توجه ندارد. این سیاست می‌تواند سبب کنار رفتن بخشی از اعضا گردد، زیرا ممکن است منافع نامتوازن نصیب اعضا شود.

در سیاست‌های حمایتی منطقه‌ای، تعرفه‌های خارجی مشترک ایجاد می‌شود. این سیاست برای حمایت از تولیدات منطقه‌ای در برابر تولیدات کشورهای توسعه‌یافته. این تعرفه‌ها یا براساس سهمیه‌بندی<sup>۲</sup> یا اعمال کنترل و محدودیت‌های کیفی برقرار می‌شود. حرکت آزاد عوامل، سیاستی مهم برای اجرای طرح‌های همگرایی منطقه‌ای است. حرکت آزاد سرمایه، مواد اولیه و نیروی کار عنصر مهمی در بازار مشترک می‌باشد. این سیاست برای تکمیل تجارت آزاد به منظور افزایش سود ناشی از همگرایی منطقه‌ای به کار گرفته می‌شود. اجرای این سیاست باید با توجه به ابعاد توزیع منافی که متصور است مورد بهره‌برداری قرار گیرد. جریان آزاد سرمایه می‌تواند در مناطق توسعه‌نیافته

جهان به تجمع آن در برخی مراکز منجر شود.

در کنار اقدامات یاد شده، سیاستهای همناخت<sup>۱</sup> در جهان سوم دارای اهمیت ویژه‌ای است. این امر می‌تواند به اصلاحات و اقداماتی برای تکمیل و تصحیح فرایند تجارت آزاد منطقه‌ای تبدیل گردد. برای پذیرش سیاستهای مشترک و تعرفه‌های واحد و یا تبادل امتیازاتی برای اجرای طرحهای همگرایی، چانه‌زنی میان کشورهای درگیر طرح همگرایی شکل می‌گیرد. در این زمینه تجارب متعددی در امریکای لاتین و منطقه کارائیب وجود دارد. مشابه آن را در شرق و مرکز افریقا و نیز در آسیا می‌توان ملاحظه کرد. (۱۱) به هر ترتیب برنامه‌های همکاری منطقه‌ای در کشورهای جهان سوم دارای وزن مهمی از تعهد و الزام سیاسی اعضای آن است. این مسأله خود سبب تأخیر در فرایند همگرایی منطقه‌ای در میان این کشورها گردیده است.

با اجرای سیاستهای هماهنگ منطقه‌ای امکان تحقق هدف کاهش وابستگی افزایش می‌یابد. الگوی جدیدی از اندرکنش<sup>۲</sup> سیاسی - اقتصادی در منطقه ظاهر می‌شود که می‌تواند سبب کاهش وابستگی کشورهای جهان سوم به کشورهای پیشرفته صنعتی غربی گردد. با تحقق همگرایی منطقه‌ای توانایی چانه‌زنی این کشورها افزایش پیدا می‌کند. به این ترتیب تدوین سیاست مشترک برای اجرای سرمایه‌گذاری خارجی نیز از اهمیت بسیار برخوردار می‌گردد. (۱۲)

به هر ترتیب باید توجه داشت روند همگرایی منطقه‌ای در کشورهای جهان سوم به شدت تحت تأثیر عوامل خارجی قرار دارد. در اجرای طرحهای مربوطه در این کشورها همکاریهای سیاسی جایگاه بسیار مهمی دارد که این امر در مبانی نظریه همگرایی منطقه‌ای و انتقال تجارب همکاریهای اقتصادی به عرصه‌های سیاسی به طور جدی تأثیر دارد. موانع سیاسی به موانعی چشمگیر در مسیر تحقق اهداف همگرایی منطقه‌ای در کشورهای جهان سوم تبدیل شده‌اند. نظریه‌پردازان همگرایی منطقه‌ای اصولاً انتقال این تجارب را به جهان سوم دشوار تلقی کرده‌اند. آنها به تشابه همه‌جانبه در میان جامعه اروپا



برای ایجاد یکپارچگی سیاسی توجه کرده‌اند. همناواری ساختاری<sup>۱</sup>، کثرت‌گرایی سیاسی - اجتماعی<sup>۲</sup> تشابه در ادراکات و احساسات و انتظارات مردم و نخبگان، بوروکراتیزه شدن تصمیم‌گیری<sup>۳</sup> در این جوامع از علل مهم موفقیت طرح‌های همگرایی تلقی شده است.

از دیدگاه ارنست هاس یکی از برجسته‌ترین چهره‌های نظریه‌پرداز همگرایی، منطقه‌گرایی در شرایط تبدیل ملی‌گرایی به آن، اعتبار می‌یابد. به نظر او در جهان سوم ملی‌گرایی هنوز در مرحله رشد خویش قرار دارد. به این ترتیب نقش روشنفکران در هرگونه از جوامع تفاوت پیدا می‌کند. روشنفکران اروپایی بر خلاف هم‌تایان خود در کشورهای جهان سوم از ملی‌گرایی عبور کرده‌اند و به گروه‌های حرفه‌ای بزرگتر تمایل نشان می‌دهند. در حالی که در کشورهای در حال توسعه روشنفکران باید در پی تقویت تمایلات ملی‌گرایانه حرکت نمایند. فقدان تشابه در ساختارهای این جوامع نیز از نظر او دور نمانده است. به این ترتیب هاس منطقه‌گرایی را احساسی فراتر از ملی‌گرایی ارزیابی کرده، مرحله‌ای متاخر نسبت به آن می‌داند. (۱۳)

### نظریه پردازان همگرایی

تا قبل از دهه ۱۹۵۰ عمدتاً پژوهشگران علم سیاست در تحلیل سیاست بین‌الملل از نگرش هابس پیروی می‌کردند. از این دیدگاه کشورهای جهان در یک رابطه مبتنی بر ستیزش با یکدیگر در اندرکنش قرار دارند. برخی از واقع‌گرایان سرشت روابط بین‌الملل را همانند سرشت انسانها تعارض‌آمیز برآورد کرده‌اند. از این دیدگاه خودخواهی و سودجویی انسانها آنها را در برابر یکدیگر قرار داده است. برخی نیز هرج و مرج را در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار داده‌اند. بنابراین هدف کلیه واحدهای سیاسی در جهان افزایش قدرت تلقی گردیده است.

ولی از دهه ۱۹۵۰ به بعد به تدریج نظریه‌های جدیدی در روابط بین‌الملل به وجود

آمد، که دیدگاههای سنتی را تحت تأثیر قرار داد. طرفداران نظریه‌های همگرایی و ارتباطات از فرضیات واقع‌گرایان درخصوص سرشت ستیزه‌آمیز انسانها و روابط بین‌الملل جدا شدند. آنها جنگ و ستیزش را به عنوان محور و اساس فعالیتهای انسانها و نظام بین‌الملل مردود دانستند. در این زمینه نظریات کارل دوئیچ در مورد روابط متقابل جوامع سیاسی قابل توجه می‌باشد. گذشته از رهیافت سیبریستیکی دوئیچ و همکارانش، نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی<sup>۱</sup> تحلیلهای جدیدی را از روابط واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل مطرح ساخت. از دهه ۱۹۶۰ هواداران نظریه‌های همگرایی چارچوبه‌های جدیدی را برای تحلیل روابط بین‌الملل ارائه کردند.

در نظریه‌های کارکردگرایان فعالیتهای اجتماعی - اقتصادی - فنی جوامع انسانی مورد توجه قرار گرفت و اساس توجه آنها بر این‌گونه از کنشهای انسانی واقع گردید. از این دیدگاه گسترش همکاریهای بین‌المللی در عرصه‌های اصولاً غیرسیاسی، شرط ضروری و اساسی برای حل دشواریهای سیاسی و کاهش تنش و کشمکش در میان کشورها تلقی گردید. تز اصلی این نظریه‌ها، عدم کفایت روزافزون دولتها برای حل مسائل و مشکلات جامعه انسانی است، زیرا نیازهای انسان فراتر از مرزهای سرزمین کشورهای ملی<sup>۲</sup> توسعه پیدا کرده است. به نظر هواداران نظریه‌های کارکردی، نظام دولتهای ملی سلسله‌ای از تقسیمات عمودی را بر جامعه جهانی تحمیل کرده که وحدت جهانی را مورد تحدید قرار داده است. از این منظر، جهان به بخشهای منفک و بریده از یکدیگر تقسیم شده که از حل مسائل و مشکلات جامعه بشری ناتوان هستند.

البته این تفکر از دیرباز در جامعه بشری وجود داشته که تحقق صلح و امنیت جهانی تنها از طریق ایجاد یک فدراسیون بین‌المللی امکان‌پذیر است ولی به گفته دانلد پوچالا، انباشت تجارب تاریخی موارد «اتحاد ملی» بیشتر با یکپارچگی از طریق امپریالیسم انطباق دارد تا همگرایی صلح‌آمیز منطقه‌ای (۱۴). به این ترتیب تا قبل از جنگ جهانی دوم نظریه‌های همگرایی رشد قابل توجهی نداشت. تا قبل از سال ۱۹۴۵ طرحهای مربوط به

همگرایی منطقه‌ای اساساً حاصل کار گروه‌های سیاسی مخالف حاکمیت دولتها بود که آنها را عامل ستیزش در میان کشورها می‌دانستند. در بررسی نظریه‌های همگرایی می‌توان به تقسیم‌بندی‌های مختلف پرداخت. فدرال‌گرایان<sup>۱</sup>، کارکردگرایان، نوکارکردگرایان، کثرت‌گرایان<sup>۲</sup> یا پیروان نظریه‌های ارتباطات در این زمینه قابل توجه می‌باشند. در حالی که کارکردگرایان و نوکارکردگرایان به مراحل آغازین همگرایی منطقه‌ای توجه دارند، فدرال‌گرایان به مرحله نهایی همگرایی پرداخته‌اند.

### فدرال‌گرایان

فدرال‌گرایان به ایجاد نهادهای سیاسی مشترک برای سامان دادن به نظم مشترک در میان جوامع انسانی توجه داشته‌اند، آنها نهادسازی برای توسعه ارتباط جوامع سیاسی را مورد تأکید قرار داده، ایجاد نهادهای مشترک و ایستارهای مشترک انسانها را موجب شکل گرفتن ادراک اجتماعی مشابه تلقی کرده‌اند. فدرال‌گرایان نهادهای موفق در سطح ملی را به سطح فراملی انتقال می‌دهند. (۱۵) به نظر آنها تجربه‌های موفق در ایالات متحده آمریکا و سوئیس در این راستا قابل توجه می‌باشد. آنها به محصول نهایی همگرایی توجه دارند. به نظر آنها کنترل دولتهای ملی از طریق یک نهاد بین‌المللی نقش مؤثری در حل ستیزشهای جهانی و منطقه‌ای خواهد داشت.

فدرال‌گرایان پس از جنگ جهانی دوم از ایجاد اروپای واحد در این قاره حمایت می‌کردند و خواستار از میان رفتن نظام دولتهای ملی گردیدند. به نظر آنها با ایجاد فدراسیونی از کشورها می‌توان بدون پرداختن به تفاوت‌های اجتماعی - سیاسی - فرهنگی، تمایل نخبگان سیاسی را برای قطع حاکمیت سیاسی کشورها برانگیخت. رقابت امریکا و شوروی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم سبب رشد این نگرش گردید. فدرال‌گرایان با توجه به فقدان ادراک گسترده اجتماعی، ایجاد نوعی سیستم فدرال را که به ساختارهای نهادی کمتر توجه دارد و بیشتر به اجماع سیاسی - اقتصادی می‌پردازد، مطرح ساختند. اساس بحث آنها توزیع قدرت تصمیم‌گیری در میان نهادهای مرکزی و

محلی بوده است. در طول زمان این نظریه‌ها دچار دگرگونی‌های جدی گردید. دو گروه عمده در میان فدرال‌گرایان ظاهر گردیده. گروه نخست به طور مستقیم ایجاد ساختارهای قانونی و نهادی را مورد حمایت قرار داده‌اند. گروه دیگری از آنها برای مسائل نهادسازی و قانونگذاری بیشتر توجه کرده‌اند. (۱۶) این گروه فدرال‌گرایی را الگویی از روابط می‌داند که شبیه‌سازی تقاضاها و انتظارات، چانه‌زنی و رشد نهادها در آن شکل می‌گیرد. (۱۷)

### کارکردگرایان

نظریه‌های کارکردگرایان بر پایه سه فرضیه اصلی قرار گرفته که عبارتند از:

۱. جنگ نه از سرشت انسان است و نه از سرشت دولت، بلکه یک بیماری در روابط کشورها است که از نقایص اجتماعی - اقتصادی زندگی انسان ناشی شده است.  
 ۲. جنگ ناشی از نظام دولتهای ملی است. دولتهای ملی به طور فزاینده‌ای کفایت خود را برای حل و فصل مسائل جوامع انسانی از دست داده‌اند. تأمین صلح نیازمند ایجاد سازمانهای ویژه‌ای برای حل مسائل اقتصادی - اجتماعی است. تاریخ جهان شاهد ارتباط مستقیم میان عقب‌ماندگی و جنگ است.

۳. با توسعه سازمانهای تخصصی بین‌المللی برای حل و فصل مسائل حوزه دیپلماسی می‌توان از روابط خصومت‌آمیز پرهیز کرد. همکاری بین‌المللی نخبگان در بخشهای غیرسیاسی سبب تأثیر بر صاحبان قدرت در عرصه‌های سیاسی گردیده، حاکمیت کشورها را کاهش خواهد داد.

به این ترتیب در نظریه‌های کارکردگرایی نه تنها جنگ و صلح، بلکه ایجاد نهادهای جهانی برای حفظ روابط صلح‌آمیز مطرح بوده است. از این منظر جدایی مسائل سیاسی و غیرسیاسی پذیرفته تلقی شده است. این فرض اصولاً مورد قبول هواداران نظریه‌های کارکردگرایی بوده که مسائل جوامع انسانی لایه‌لایه و قابل تفکیک از یکدیگر هستند. کارکردگراها سپس برای لایه‌های امور اقتصادی و اجتماعی نسبت به بخشهای دیگر اولویت قایل شده‌اند. فروض دیگر آنان قابلیت انتقال تجارب انسانی از یک حوزه به

اقتصادی، اشاعه<sup>۱</sup> و تسری<sup>۲</sup> آن به دیگر عرصه‌ها نیز تحقق می‌یابد. در این نظریه‌ها به شرط عقلانی رفتار کردن انسانها، دگرگونی در شرایط ذهنی آنها مطرح گردیده است. توسعه سازمانهای کارکردی با توجه به تأمین منافع مشترک، عاداتی را برای همکاری ایجاد می‌کند که انسان از طریق همکاری برای هدایت و کنترل امور بین‌المللی به آن خو می‌گیرد.

### دیوید میترانی

میترانی در سال ۱۹۴۳ با انتشار کتاب «یک سیستم عملی صلح» نیاز به نوعی همکاری را برای تأمین صلح در نظام بین‌المللی مطرح ساخت. (۱۸) به نظر او با گسترش سازمانهای کارکردی استقلال دولتها و حاکمیت آنها از میان نمی‌رود، بلکه در برخی حوزه‌ها دگرگون می‌گردد. میترانی تأمین صلح جهانی را از طریق فعالیتهای بین‌المللی براساس نیازهای کارکردی مانند حمل و نقل، ارتباطات، بهداشت، فعالیتهای فرهنگی و تجاری و... مطرح ساخت. از دیدگاه وی با گسترش شبکه‌هایی از سازمانهای کارکردی بین‌المللی برای رفع نیازهای گوناگون بشری، تمایل به جنگ از میان می‌رود و انسان در مسیر صلح جاودانه قرار خواهد گرفت. (۱۹) میترانی در مباحث خود به انتقال تجارب کارکردی از حوزه‌ای به حوزه دیگر و یا به عبارتی سرایت آن پرداخته است. (۲۰) به این ترتیب وفاداریهای جدیدی جایگزین وفاداری به نظام دولتهای ملی می‌گردد.

### نوکارکردگرایان

#### ارنست هاس

در نظریه میترانی همگرایی سیاسی حاصل خودبخودی همگرایی اقتصادی برشمرده شده است. به این ترتیب کارکردگرایی بر پایه نوعی جبرگرایی اقتصادی<sup>۳</sup> شکل گرفت. نوکارکردگرایان در این طرز نگرش دگرگونی ایجاد کردند. یکی از برجسته‌ترین

این افراد ارنست هاس است. در رهیافت جدید هاس، فرایندهای سیاسی - اقتصادی جنبه خودبخودی ندارند. به نظر هاس بازیگران سیاسی به متخصصان فنی و اقتصادی در این مسیر کمک می‌رسانند. هاس نیز با میترانی موافق است که می‌توان عرصه‌های امور سیاسی و اقتصادی را از یکدیگر جدا کرد. ولی او بر این باور است که برای تحقق همگرایی باید نخبگان سیاسی منافع خود را در این روند بیابند. (۲۱)

هاس فرایندی را مورد توجه قرار می‌دهد که طی آن بازیگران، منافع عقلایی خود را در حال تحقق می‌بینند. از دیدگاه هاس همگرایی منطقه‌ای را از نظریه همکاریهای منطقه‌ای<sup>۱</sup>، سیستم‌های منطقه‌ای<sup>۲</sup> و خرده سیستم‌های<sup>۳</sup> تابع باید جدا دانست. به نظر او در یک گروه‌بندی منطقه‌ای حجم و درصد اندرکنش در میان واحدهای مربوط، به گونه‌ای رو به رشد، افزایش می‌یابد، هر چند در مورد نحوه سنجش میزان آن بحثهای زیر را مطرح می‌سازد. (۲۲) از دیدگاه او در صورت ادراک سود برابر از روند افزایش همگرایی در میان اعضا، این فرایند تشدید خواهد گردید. هاس اندازه و تناسب کشورهای معطوف به طرحهای همگرایی را در موفقیت آن بسیار مؤثر می‌داند. او توسعه مجاری نهادی اعم از خصوصی و دولتی در یک منطقه را سبب تقویت همبستگی اعضای طرحهای همگرایی بر شمرده و ایجاد بازار مشترک را در این راستا بهترین ابزار برای تسریع در همگرایی منطقه خوانده است.

هاس بر این باور است که با ایجاد بازارهای مشترک ویژگی تسری به شدت افزایش پیدا می‌کند، و بر این مسأله بسیار تأکید دارد. (۲۳) او با بررسی تجربه همگرایی در اروپای غربی تمیمهای زیر را مطرح ساخت:

- گرایشهای خودخواهانه دولتها و گروهها در شبکه‌ای از همبستگی متقابل و مزایای متقابل قرار گرفته است. با دگرگونی در شرایط اقتصادی یا سیاسی، انتظارات بازیگران هم تغییر می‌کند.

- تصمیم‌گیرهای جمعی به صورت انباشتی صورت می‌گیرد و نتایج به دست آمده از

- آغاز مورد نظر بازیگران نبوده است، که این امر همان مفهوم تسری را در بردارد.
- تسری در گستره و دامنه خود بیانگر تصمیمها و اهدافی است که در بازار مشترک برای تأمین منافع کامل مورد توجه قرار می‌گیرد.
- در سطح اقدام عملی تسری کمتری روی داده، از سطح نهادهای فوق ملی به سطوح پایین‌تر پیشرفت کمتری صورت گرفته است.
- به هر حال گروهها و سازمانها رشد یافته، به ماورای مرزها کشیده شده‌اند.
- شیوه چانه‌زنی انباشتی<sup>۱</sup> بدون هدف قبلی و در پی کسب منافع و توافقه‌های پی‌درپی در مورد مسائل گوناگون روی می‌دهد.
- جوانترها از روند همگرایی حمایت می‌کنند. (۲۴)
- افراد با تحصیلات بالاتر و حرفه‌ای‌تر در تمام سنین، به روند همگرایی تمایل بیشتری نشان می‌دهند.
- هاس در بررسی تجارب همگرایی در کشورهای جهان سوم آن را بسیار نمادین<sup>۲</sup> برآورد کرده و ویژگیهای آن را همچنین بر می‌شمارد:
- انتظارات بازیگران اساساً سیاسی است، از این‌رو از چانه‌زنی انباشتی اثری نیست.
- چانه‌زنی بازیگران براساس منافع متناوب و هزینه‌های متفاوت است، که علت آن محدود بودن منابع است. در این کشورها مسائل قابل تفکیک واقعی نیست. تفاوت‌های قابل توجهی در میزان قدرت این واحدها وجود دارد.
- فقدان کثرت‌گرایی، ایجاد گروههای مستقل و فعال را در منطقه دشوار می‌سازد. هر چند برخی پیوندهای ایدئولوژیک میان رهبران این کشورها می‌تواند به روند همگرایی کمک کند، ولی شکافهای ایدئولوژیک با اهداف اقتصادی مشترک تناسب ندارد و سبب تضعیف آن می‌شود.
- کشورهایی که همگرایی درونی سستی دارند، در روند همگرایی منطقه‌ای عناصر ضعیفی به شمار می‌آیند، زیرا رهبران این کشورها از کاهش فزاینده کنترل داخلی خود نگران هستند.

هاس الگوی همگرایی در امریکای لاتین را از نظر اقتصادی شبیه الگوی اروپایی و از نظر سیاسی ضعیف برآورد کرده است. (۲۵) به نظر او یک بازیگر فرامنطقه‌ای برجسته می‌تواند برای تضعیف گرایشهای همگرایی منطقه‌ای تواناییهای خود را به کار گیرد. او در این زمینه به نقش آمریکا در امریکای لاتین اشاره می‌کند. (۲۶) هاس با توجه به تجربه همگرایی در اروپای غربی، نظریه‌های مربوط به همگرایی را پیش نظریه خوانده، معتقد است آنها نمی‌توانند تبیین کاملی از مجموعه جریان‌ات و فعالیتهای مربوط به همگرایی در جهان داشته باشند، هر چند استفاده از آنها را برای درک بخشی از روابط میان واحدهای سیاسی در جهان مفید تلقی کرده است.

هاس در یکی از آثار خود شرایط گوناگون مفروض در تحقق همگرایی را مورد بررسی قرار داده است. (۲۷) به نظر او شرایط زمینه‌ای برای شکل‌گیری همگرایی منطقه‌ای عبارتند از:

- میزان تواناییهای کشورهای مربوط به طرح همگرایی،
- حدود اندرکنش در میان آنها،
- میزان کثرت‌گرایی در هر یک از کشورها،
- حدود هم تکمیلی<sup>۱</sup> نخبگان.

به نظر هاس در زمان مذاکره نیز شرایط زیر باید وجود داشته باشند:

- میزان سازگاری در اهداف دولتهای معطوف به طرح همگرایی،
- اختیارات و قدرتی که به اتحادیه جدید واگذار می‌شود،
- شیوه تصمیم‌گیری که مورد پذیرش اعضا قرار می‌گیرد،
- قابلیت پذیرش هر یک از اعضا در برابر مشکلات پیش‌بینی نشده و تنشهای غیرمنتظره.

هاس عالم خارجی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و آن را در شرایط زمینه‌ای منظور می‌نماید. از این دیدگاه نه تنها خود عامل خارجی، بلکه ادراک<sup>۲</sup> نسبت به آن و شدت تأثیر آن نیز بسیار مهم برآورد شده است. شدت ادراک وابستگی به عامل خارجی



می‌تواند سبب تقویت روند همگرایی منطقه‌ای گردد. هاس با بررسی نظریه کارکردگرایانه میترانی و انجام اصلاحاتی در آن تحول در این نظریه به‌وجود آورد. او اهداف دولتها، فشارهای خارجی، قدرت و اختیارات اتحادیه، رویه‌های تصمیم‌گیری، قابلیت پذیرش و انطباق دولتها را به عنوان شرایط فرایندی، مورد توجه قرار داد. هاس جدایی قدرت و مسائل رفاهی را میسر ندانست و تعهد به ایجاد رفاه را در درون مسائل سیاسی قرار داد.<sup>۲۸</sup> او ضرورت پالایش فرضیه‌های میترانی را با توجه به تجارب علوم اجتماعی و پژوهشهای تجربی مطرح ساخت و نظریه سیستمی را به کار گرفت.

هاس همگرایی را شرایطی پایدار در میان اجزای یک سیستم خوانده است. به نظر او حتی اگر توزان و تعامل هم وجود نداشته باشد، باز هم حرکت به سوی آن صورت می‌گیرد. به هر حال روند کلی اصلاح و تعدیل در سیستم تعریف شده است.<sup>۲۹</sup> به اعتقاد او در نظریه کارکردگرایی وجود نوعی منافع هماهنگ مفروض شمرده شده، و مشارکت فعال در این زمینه مؤثر برآورد شده است. هاس برای اصلاح نظریه میترانی این سؤال را مطرح می‌سازد که رفاه چه کسانی، با چه ابزاری تأمین می‌گردد؟ لذا او قدرت را از رفاه قابل جداسازی نمی‌داند. از این دیدگاه بازیگران زمانی یادگیری را شکل می‌دهند که منافع خود را در مسیر همگرایی تحقق یافته ببینند. هاس بر این باور است که گسترش تمایل به رفاه و جهت‌گیری دولتها به سوی آن سبب اهمیت یافتن کارشناسان و فن‌سالاران<sup>۱</sup> می‌گردد.

به این ترتیب نظریه‌های همگرایی اساساً از آزمایشگاه اروپای غربی توسعه یافته، صنعتی و کثرت‌گرا رشد کرد و بررسیهای میترانی و هاس نیز بر پایه کارکردگروههای اروپایی و شرایط این منطقه تنظیم گردید. در حالی که در مناطق توسعه نیافته جهان که به تکرار این تجربه پرداختند، اساساً شرایط متفاوتی وجود داشته است. در این جوامع «کره و نان» نیز اساساً در حوزه مسائل «سیاست عالی»<sup>۲</sup> قرار می‌گیرند. هاس نیز این مسأله را مورد توجه قرار داده، می‌نویسد، در جامعه اروپایی امنیت و نقش دولتهای ملی

در حال کاهش است، و روند همگرایی رو به گسترش دارد، ولی در کشورهای آسیایی و آفریقایی هنوز این نظام حاکم نشده است. (۳۰) او روند گسترش همگرایی منطقه‌ای را به تشکیل جامعه سیاسی - که براساس تعریف او دگرگونی صلح‌آمیز داخلی در چارچوب گروه‌های متعارض و دارای ادعاهای متعارض است - نسبت می‌دهد، و روند دستیابی به این وضعیت در میان کشورها را همگرایی می‌نامد روندی که طی آن زمامداران و مردم چند کشور انتظارات، وفاداریها، و فعالیت‌های سیاسی خود را به مرکز جدیدی انتقال می‌دهند. (۳۱)

هاس در بررسی‌های خود شیوه‌های گوناگون حل منازعات را نیز مورد توجه قرار داده، آن را شاخص مناسبی برای ارزیابی پیشرفت در روند همگرایی برآورد کرده است. او سه نوع سازش را در روند مذاکرات بین‌المللی مطرح ساخت: (۳۲)

- توافق و سازش بر پایه حداقل مشترکات، که طی آن طرفین از طریق چانه‌زنی، تبادل نظر و امتیاز بتدریج خواسته‌های متضاد خود را کاهش می‌دهند. این همان شیوه مرسوم در دیپلماسی کلاسیک است.

- توافق از طریق گرفتن حد وسط که باز هم خواسته‌ها کاهش و تعدیل می‌یابد. این نوع مذاکرات در سازمانهای اقتصادی بین‌المللی که امکان برقراری توازن مالی مطرح می‌شود، رایج است.

- توافق از طریق ارتقای آگاهانه منافع عمومی طرفین، که الگوی یک جامعه سیاسی توسعه‌یافته است. این روش بیانگر تحقق همگرایی است. طرفین بدون از دست دادن چیزی به توافق می‌رسند. آنها آن قدر موضوع اختلاف خود را تعدیل و تعریف مجدد می‌کنند که به سطحی بالاتر ارتقاء می‌یابند. این‌گونه توافق مستلزم ایجاد و تقویت نهادهای فراملی است. ارتباط منافع عمومی طرفین به ایفای نقش یک واسطه نهادینه شده که دارای سلسله‌ای از اختیارات مستقل و وابسته<sup>۱</sup> است، مربوط می‌گردد. این واسطه، مذاکرات میان دولت‌ها را با مشارکت کارشناسان مستقل و نمایندگان گروه‌های

ذی‌نفلوذ، پارلمانها و احزاب سیاسی تسهیل می‌ماید. این ترکیب نهادها و منافع، فراملی<sup>۱</sup> خواهد بود.

به نظر هاس در تجربه همگرایی اروپا دیپلماسی پارلمانی نقش برجسته‌ای داشته است. (۳۳) او با بررسی این تجربه اعلام می‌کند زمینه‌های کارکردی کاملاً مستقل هستند و نیروهای موجد آن ضرورتاً از یک حوزه به حوزه‌ای دیگر انتقال نمی‌یابند. هاس محیط شکل‌گیری همگرایی در جامعه اروپا را مطرح ساخته، شرایط خاصی را برای به وجود آمدن آن ضروری تلقی کرده است. او ساختار اجتماعی مبتنی بر کثرت‌گرایی، توسعه اقتصادی و صنعتی، سطح بالای شهرنشینی، وابستگی به تجارت خارجی منطقه‌ای و بالا بودن مصرف را در کنار الگوهای خاص ایدئولوژیک مطرح ساخته است. به نظر او سیاستهای همگرایی نخست از طریق فعالیت احزاب سیاسی و خوانده شد حزبی پیش می‌رود و یا بازداشته می‌شود از این رو فعالیت احزاب همگونی ایدئولوژیک را نشان داده است. به نظر هاس کشورهایایی که از لحاظ ایدئولوژی همگون هستند، دارای ظرفیتهای بالاتر برای همگرایی می‌باشند.

هاس بر این باور است که کشورهایایی که ساختار اجتماعی غیرکثرت‌گرا دارند، علاقه‌ای بر مشارکت در روند همگرایی ندارند. اگر هم مقامات آنها به این فرایند توجه کنند، این گرایش به دیگر بخشهای اجتماعی راه نخواهد یافت. او همگونی ایدئولوژیک میان نخبگان این کشورها را ضروری خوانده است. هر چند هاس برای شکل‌گیری همگرایی فشار عوامل خارجی را مطرح ساخته، ولی برای تبیین شدت و میزان همگرایی آن را کافی برنشموده است. او بیشتر به عوامل نهادی، کارکردی و محیطی توجه نشان داده است. او انگیزه اصلی همگرایی را به ساختارهای نهادینه<sup>۲</sup> شده و به تغییر در رفتار نخبگان کشورها نسبت می‌دهد. هاس نظر خود را به روانشناسی نخبگان در این ساختارها معطوف ساخته، ساختارهای رسمی را به عنوان چارچوب شکل‌گیری رفتارهای نخبگان مورد بررسی قرار می‌دهد. (۳۴) هرچند ایستارهای شهروندان را نیز از نظر دور نمی‌دارد، ولی در نظریه او آنها جایگاه مهمی ندارند. (۳۵)

با ظهور گرایشهای ملی‌گرایانه در جامعه اقتصادی اروپا<sup>۱</sup> هاس در اندیشه‌های خود تعدیل ایجاد کرد. او از همبستگی جهانی و وابستگی واحدهای ملی در اروپا به نظام جهانی سخن گفت. به این ترتیب هاس تحت تأثیر نظریه عمومی همبستگی<sup>۲</sup> قرار گرفت. او دریافت همگرایی و واگرایی<sup>۳</sup> دو فرایند اجتماعی متعارض ولی موازی هستند، که به‌طور همزمان در جریان می‌باشند. او جبرگرایی اقتصادی - اجتماعی را که در نظریه‌های کارکردگرایی مطرح بود، تعدیل نمود، نظریه نوکارکردگرایی را پایه نهاد، ولی در نیمه دهه ۱۹۷۰ حتی این نظریه‌ها را منسوخ اعلام کرد. هاس تجربه جامعه اروپا در دهه ۱۹۶۰ را ناقص مفروضات کارکردگرایی خواند. (۳۶)

### فیلیپ اشمیتر

اشمیتر زمینه‌های ایجاد یک توافق اولیه برای رفع موانع حرکت آزاد عوامل تولید را مورد بررسی قرار داد. به نظر او همبستگی مربوط به وظایف کارکردی سبب می‌شود نخبگان سیاسی بویژه مدیران نهادهای مختلف منطقه‌ای در پی تعریف مجدد وظایف نهادی برآیند، و در این روند از اختلافات چشم‌پوشی نمایند. از دیدگاه او با افزایش در روند سرریز، رفتارهای ابتکارآمیز نیز گسترش می‌یابد. نخبگان محلی ظرفیت خود را هم برای شیوه‌های جدید تصمیم‌گیری که برای جنبش‌های همگرایی ضروری است، ارتقاء می‌بخشند. اشمیتر عرصه و سطح همکاریها را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر او هر چه دامنه سیاست وسیع‌تر و سطح تعهدات اولیه بالاتر باشد، احتمال توسعه وظایف بیشتر می‌شود.

اشمیتر بر این باور است که هدف نوکارکردگرایی مرتبط سازی خصوصیات ملی و منطقه‌ای در مدلی از تحول در نظام بین‌الملل است. او به تقویت جنبه خودبخودی تسری و سرریز توجه دارد. از این دیدگاه میان بازیگران در طرح همگرایی منطقه‌ای امکان بروز

اختلاف وجود دارد، ولی از طریق توسعه عرصه و سطح نهادی تصمیم‌گیری حل می‌گردد. این روند غیرارادی و غیرآگاهانه و حتی بدون تلاش صورت خواهد گرفت.

اشمیتز فرضیه خارجی شدن<sup>۱</sup> را مطرح می‌سازد، بدین معنا که پس از اجرای برخی سیاستهای همکاری‌آمیز، کشورهای معطوف به طرح همگرایی در برابر بازیگران دیگر به سیاستهای مشترک متوسل می‌شوند و به اتخاذ مواضعی یکسان در برابر دیگران می‌پردازند. (۳۷) به نظر او اگر نتایج یک برنامه جمعی منطقه‌ای رضایت‌بخش باشد، احتمال دارد به تقویت تشکل کمک کند و در برابر خارج آن را منسجم سازد. اشمیتز به افزایش توانایی چانه‌زنی جمعی<sup>۲</sup> در این راستا اشاره می‌کند. هر چه فشار خارجی شدیدتر باشد امکان بروز این وضعیت بیشتر می‌شود. این احتمال هم وجود دارد که کشورهای مربوط به یک طرح همگرایی در برابر افزایش فشارهای خارجی، گرایشهای فردی از خود نشان دهند و در پی تحقق منافع خاص برآیند.

اشمیتز فرضیه دیگری را تحت عنوان سیاسی شدن<sup>۳</sup> فرایند همگرایی مطرح می‌کند که منظور توجه یافتن این بازیگران به همکاریهای سیاسی است. او به فرایندی اشاره دارد که طی آن تنوع اهداف تصمیم‌گیرندگان کم می‌شود و همگرایی شدت می‌یابد. در این حالت حمایت و تأیید شرکت‌کنندگان در طرح همگرایی از اهداف جمعی اصلی افزایش پیدا می‌کند. به نظر اشمیتز سپس انتظارات و وفاداریها به سوی یک مرکز جدید منطقه‌ای سوق داده می‌شود. (۳۸)

اشمیتز برای سنجش میزان سازگاری میان کشورهای عضو یک اتحادیه منطقه‌ای، تولید ناخالص ملی GNP، سرزمین و توانایی اقتصادی، درصد تولیدات صنعتی و تورم و... را از جمله شاخصهای قابل بررسی می‌داند. (۳۹) او حجم بودجه دولتی و نظامی را نیز مطرح می‌سازد. اشمیتز در مجموعه ویژگیهای کثرت‌گرایی متغیرهایی را مطرح می‌سازد که آزادی بیان و مطبوعات در این میان دارای جایگاه ویژه‌ای است. او درآمد سرانه بالا،

میزان بالای مصرف انرژی، شهری بودن، تنوع نیروی کار و تفکیک ساختاری<sup>۱</sup>، تعداد کثیر خوانندگان روزنامه و درصد جمعیت دارای تحصیلات دانشگاهی را از معیارهای توسعه‌یافتگی اقتصادی دانسته است و متغیرهای گوناگونی را برای ارزیابی میزان و گستره همگرایی جوامع مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر او با توجه به تجربه جامعه اروپا می‌توان گزینه‌های زیر را مطرح کرد:

- تسری هم در سطح و هم در گستره،

- سرریز افقی<sup>۲</sup> به معنای افزایش عرصه‌های کارکردی یک سازمان همگرا بدون افزایش متقابل اقتدار آن،

- افزایش اقتدار<sup>۳</sup> و اختیارات تصمیم‌گیری در یک سازمان همگرا بدون ورود بر عرصه‌های جدید،

- تقلیل<sup>۴</sup> یا ارتقای سطح مشورت و یا کاهش اقتدار یک سازمان منطقه‌ای،

- عقب‌نشینی<sup>۵</sup> یا بازگشت یک سازمان همگرا به عرصه قبلی کارکردها و اقتدار خود. هاس و اشمیتر بر این باور بودند که رابطه اتحاد اقتصادی و سیاسی یک رابطه تسلسلی است، زیرا پیوند اهداف اقتصادی و پیامدهای سیاسی یک ویژگی کارکردی است. اهداف فنی و غیرسیاسی و کم‌اهمیت، به تدریج به سیاسی شدن بازیگران می‌انجامد. سیاسی شدن بدین معنا است که بازیگران می‌کوشند مشکلات خود را به گونه‌ای حل کنند که منافع عمومی افزایش یابد. آنها در این زمینه بخش بیشتری از قدرت و اختیارات خود را به مرکز تازه واگذار می‌کنند. (۴۰)

اساس این مباحث جداسازی امور سیاسی و غیرسیاسی و اولویت قایل شدن برای مسائل اقتصادی و فنی است. هاس و اشمیتر اتحاد اقتصادی و سیاسی را در امتداد یکدیگر مطرح می‌کنند. آنها مسائل سیاست عالی را از حوزه مسائل سیاست‌دانی (ملایم) جدا می‌سازند. در حالی که سیاست عالی با منافع حیاتی و دیپلماسی ملی و

استراتژی مرتبط است، سیاست دانی (ملایم) به مسایل جزئی و محدود و امور رفاهی مربوط می‌گردد. دولتها در مناطق توسعه‌نیافته جهان به شدت این دو عرصه را در هم می‌آمیزند. برخلاف نظر اشمیتر بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل تفکیک مسائل سیاست عالی و دانی از یکدیگر را میسر نمی‌دانند و آنها را اساساً از یک کشور به کشور دیگر متفاوت برآورد می‌کنند. (۴۱) نظریه‌پردازان نوکارکردگرایی به این باور گرایند که بازار مشترک اروپا می‌تواند دستاورد اقتصادی عمده‌ای داشته باشد، بدون آنکه به اتحاد سیاسی بینجامد. به نظر آنها براساس تجربه همگرایی در اروپا، مزایای اقتصادی همگرایی میان اعضا به‌طور مساوی تقسیم و از این‌رو از یک رشته بحرانهای توزیع<sup>۱</sup> جلوگیری شده است.

### استوارت شین گولد و لئون لیندبرگ

شین گولد و لیندبرگ با استفاده از نظریه‌های نظامها و تصمیم‌گیری، همگرایی را مورد بررسی قرار می‌دهند. آنها با توجه به تجربه همگرایی در اروپا ادراک سیاستمداران را از کارکرد مطلوبتر یک بازیگر فوق ملی مطرح می‌سازند. از دیدگاه آنان نتایج روابط فراملی به شرح زیر قابل ملاحظه است:

- دگرگونی در ایستارها، که رفتار کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فعالیت سازمانهای فراملی با ایجاد هنجارهای جدید برای خود مشروعیت می‌آفریند.

- افزایش کثرت‌گرایی بین‌المللی<sup>۲</sup>، به مفهوم افزایش ارتباط و پیوند گروههای فشار در ساختار بین‌المللی است. رشد سریع سازمانهای غیردولتی نسبت به سازمانهای دولتی در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرد. رشد این سازمان بیانگر رشد جوامع تخصصی و پدیده‌های ارتباطات بین‌المللی است.

- وابستگی و همبستگی با شبکه بین‌المللی است. همگرایی در نظام اقتصاد بین‌الملل مانع پیگیری سیاستهای ملی از سوی کشورهای کم توسعه می‌شود.

- روابط فراملی، کشورها را به نیروهای وابسته می‌سازد که در کنترل آنها نیست،

ابزارهای جدیدی برای نفوذ برخی از کشورها فراهم می‌آورد. سازمانهای فراملی می‌توانند به ابزار سیاست خارجی برخی کشورها تبدیل شوند.

- سازمان‌های فراملی به عنوان واحدهای نیمه‌خودمختار و یا خودمختار<sup>۱</sup> به بازی در چارچوب سیاستهای جهانی می‌پردازند. (۴۲)

به نظر شین گولد و لیندبرگ همگرایی سیاسی گسترده‌ای است که اقتدار تصمیم‌گیری طی آن از سطح ملی به سطح فراملی انتقال می‌یابد. آنها فرایند تصمیم‌گیری جمعی را ناشی از اجرای اهداف اصلی کشورهای موردنظر، چشم‌پوشی از برخی اهداف اولیه و گسترش تعهدات و الزامات در حوزه‌های جدید می‌دانند.

شین گولد در تبیین علل شکل گرفتن همگرایی در اروپا بر دو دسته عوامل داخلی و خارجی اشاره دارد. به نظر او مشکلات اروپا پس از جنگ جهانی دوم و ضرورت بازسازی اقتصادی آن سبب توجه به این رهیافت (منطقه‌گرایی) گردید. از این دیدگاه اتحادیه زغال و فولاد اروپا در برابر توسعه جنبش کارگری در اروپا به وجود آمد، که هدف آن تنها بهره بردن از همگرایی برای تسریع در بازسازی اقتصادی نبود، بلکه در پی ایجاد یک بازار بزرگ قاره‌ای برای افزایش نرخ رشد اقتصادی بود که در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن به شدت آسیب دیده بود. او رویارویی ایدئولوژیهای سرمایه‌داری و سوسیالیسم را نیز در ابعاد افراطی آن مطرح می‌سازد. (۴۳)

به نظر شین گولد مسائل توزیعی در روند همگرایی دارای اهمیت اساسی هستند. او در بررسی روند همگرایی در برخی نواحی کم‌توسعه‌یافته جهان، حمایت از صنایع نوپا، مخالفت با ورود کالا از کشورهای پیشرفته، ایجاد تسهیلات برای تولید مواد اولیه در کشورهای کم‌توسعه، سرمایه‌گذاری و تلاش برای بازگرداندن کمکها را مورد توجه قرار می‌دهد. از این منظر روند همگرایی منطقه‌ای در اروپا سبب پیوند فزاینده کشورهای از طریق مشارکت در مکانیسم‌های تصمیم‌گیری جمعی و نهادهای آن گردیده است. او این روند را برای سیاست داخلی و خارجی این کشورها دارای پیامدهای وسیع می‌داند.



لیندبرگ در تجربه اروپایی همگرایی به نوعی اجماع تساهل‌آمیز<sup>۱</sup> اشاره دارد که طیف گسترده‌ای از کارکردهای اجتماعی و اقتصادی را فرا گرفته و سبب تقویت نهادهای فراملی آن گردیده است. (۴۴)

### جوزف نای

اندیشه‌های نای کمتر از نظریه‌های هاس و میترانی، اروپا<sup>۲</sup> محور است. (۴۵) نای منطقه‌گرایی را وضعیت مسلط بر جهان کنونی خوانده است. او پنج فرضیه را برای این مسأله مطرح می‌نماید:

- احیای چندگانگی در جهان. شکاف میان فقیر و غنی رو به افزایش است و قدرتهای جهانی بر کشمکش‌ها اثر می‌گذارند. سازمانهای خرده منطقه‌ای می‌توانند با نظام دو قطبی رویارویی کنند.

- جذب دولتهای کوچکتر. امنیت واحدهای کوچک از طریق پیوستن به اتحادهای منطقه‌ای تأمین می‌شود. کشورهای کوچکتر مجال بهره بردن از منافع کشورهای بزرگتر را به دست می‌آورند. گسترش بازارهای محلی نیز در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد.

- حرکت به آن سوی کشورهای ملی. سازمانهای منطقه‌ای مرحله‌ای بالاتر از کشورهای ملی هستند. این روند می‌تواند به نوعی فنودالیسم تازه بینجامد.

- روابط تازه در میان کشورها، نه تنها به صورت نمادی بلکه به صورت واقعی. سازمانهای منطقه‌ای بویژه آنها که در مسائل اقتصادی فعال هستند، بهترین زمینه‌های کارکردی برای نزدیکی کشورها به یکدیگر هستند. هر چند همکاری اقتصادی همواره بازدارنده جنگ نیست، ولی سطح همبستگی می‌تواند تمهیدات متقابل را افزایش دهد.

- کنترل خصومت‌های درون منطقه‌ای، که صلح را غیرقابل تقسیم می‌سازد و از تبدیل اختلافات به جنگ جلوگیری می‌کند. همسایگان جغرافیایی بهتر زمینه‌ها را درک می‌کنند

نای با اشاره به تعریف هاس از همگرایی که آن را فرایندی می‌داند که طی آن بازیگران سیاسی در مجموعه‌های ملی متفاوت در پی دگرگون کردن انتظارات و وفاداریها و اقدامات سیاسی خود و انتقال آن به مرکزی تازه بر می‌آیند و نهادهای آن قدرت و اختیاراتی برتر نسبت به دولتهای موجود دارند (۴۷)، به نقد و اصلاح آن می‌پردازد. او معتقد به تفکیک همگرایی در سطوح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. به نظر نای همگرایی اقتصادی از طریق تقویت همبستگی و توجه به مسائل رفاهی و ایجاد اقتصادی فراملی در میان مجموعه‌ای از کشورها مطرح می‌شود. او به بررسیهای بلابالاسا در مورد تأکید بر بهای عوامل به عنوان مناسبترین ابزار برای تحلیل بازارهای داخلی توجه می‌کند. بالاسا رفع تمایزات و تبعیض‌ها در میان اعضای اتحادیه اقتصادی را هدف همگرایی اقتصادی می‌خواند. او از تجارت آزاد تا همگرایی اقتصادی پنج مرحله را در نظر گرفت که به ترتیب عبارتند از:

- تجارت آزاد، اتحادیه‌های گمرکی، بازار مشترک، اتحادیه‌های اقتصادی، همگرایی اقتصادی کامل:

اتحاد سیاسی و هماهنگی سیاستهای نظام نهاد‌های سیاسی مشترک (۵)	همانگی اقتصادی (۴)	جریان آزاد عوامل (۳)	تعرفه‌های خارجی مشترک (۲)	فقدان سهمیه و تعرفه (۱)	مراحل مختلف همگرایی اقتصادی
			x	x	۱- حوزه‌های تجارت آزاد
			x	x	۲- اتحادیه‌های گمرکی
		x	x	x	۳- بازارهای مشترک
	x	x	x	x	۴- اتحادیه‌های اقتصادی
x	x	x	x	x	۵- همگرایی اقتصادی کامل

نای در مورد همگرایی اجتماعی به افزایش ارتباطات و اندرکنش در میان کشورها

نظریه‌های نوکارکردگرایان دیگر ساختارهای نهادی اولیه<sup>۱</sup>، همبستگی در شکل‌گیری سیاستها و احساس هویت و تعهد متقابل را مطرح می‌سازد. همگرایی نهادی همان ایده‌آل فدرال‌گرایان است. به نظر او برای تحلیل همگرایی سیاسی که به نظر او از بیشترین ابهام برخوردار است، نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

- گستره سیاستهای مشترک (در چه بخشهایی...)

- عرصه سیاستهای مشترک (در چه مقدار از بخشهای...)

- اهمیت سیاستهای مشترک (اهمیت این بخشها...)

او همگرایی ایستاری<sup>۲</sup> را نیز مطرح می‌سازد. از این منظر عرصه و میزان گسترش احساسات مشترک و تعهدات متقابل مورد توجه قرار می‌گیرد. نظریه پردازان همگرایی منطقه‌ای در مورد اهمیت و نقش این ایستارها وحدت نظر ندارند. فدرال‌گرایان در شرایط پایین بودن سطح هویت منطقه‌ای، ایجاد نهادهای مرکزی قوی را مطرح می‌کنند، ولی نوکارکردگرایان بر این باور هستند که در پی منافع و انتظارات مشترک، هویت وفاداری ایجاد می‌شود که در نهادهای مرتبط با همگرایی سیاسی متبلور می‌یابد. (۴۸) نای تحلیل محتوایی مقالات و نقطه‌نظرها، سخنان رهبران و سنجش افکار عمومی را در این زمینه مورد توجه قرار می‌دهد.

به نظر نای نوکارکردگرایان از رهیافت کاملاً فنی کارکردگرایان چشم پوشیده به عوامل سیاسی نیز پرداخته‌اند. آنها که قدرت و رفاه را از یکدیگر قابل تفکیک نمی‌دانند، به عوامل سیاسی نظر دارند و دخالت رهبران سیاسی را در روند همگرایی منطقه‌ای مطرح کرده‌اند. از دیدگاه نای نوکارکردگرایان در نکات زیر با کارکردگرایان اشتراک نظر دارند:

- هر دو بر امور رفاهی تأکید دارند، هر چند نوکارکردگراها واقع‌بین‌تر هستند.

- هر دو نقش سمبها و هویتها را اندک برشمرده و به مسأله هویت و احساس آن

کم توجه بوده‌اند.

- هر دو بر جوامع کثرت‌گرا تأکید دارند تا گروه‌ها و افراد بتوانند در آن فعال شوند.
- هر دو بر نقش تکنوکرات‌ها تأکید دارند، هر چند به نظر نوکارکردگرا، آنها با مرکز قدرت سیاسی ارتباط نزدیک دارند. (۴۹)
- نای در تبیین دیدگاه‌های نوکارکردگرایانه خود به مکانیسم‌های مختلفی اشاره دارد.
- مکانیسم‌های فرایندی برای ایجاد همگرایی منطقه‌ای به نظر او عبارتند از:
- پیوند کارکردی وظایف، که به مفهوم تسری یا سرریز مربوط می‌گردد. در شرایط افول نرخ رشد اقتصادی همان‌گونه که در جامعه اقتصادی اروپا آشکار شد، عقب‌نشینی به وجود آمد. (۵۰) برعکس آن نیز مورد انتظار است.
- افزایش اندرکنشها، اگر طرح‌های همگرایی منطقه‌ای به افزایش سریع اندرکنش میان کشورهای مربوط بینجامد، کشورهای عضو ایجاد نهادهای تسهیل‌کننده روابط را مورد توجه قرار خواهند داد.
- پیوندهای عمومی و شکل‌گیری ائتلاف، پیوند میان اعضا بر پایه اهداف سیاسی و ایدئولوژیک و نه صرفاً مسائل فنی و اقتصادی، صورت می‌گیرد. طرح‌های تشکیل ائتلاف می‌تواند موجب تشدید همگرایی شود، ولی اگر چشم‌انداز سیاسی آن مبهم باشد دچار سستی می‌شود. به نظر نای فن‌سالاران نقش مهمی در فرایند همگرایی منطقه‌ای دارند.
- اجتماعی شدن نخبگان، در جریان یک طرح همگرایی برای تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نیز بوروکرات‌های مرتبط با نهادهای محلی فرصتی برای افزایش ارتباط و همکاری فراهم می‌آید، و حس همکاری‌جویی<sup>۱</sup> گسترش پیدا می‌کند.
- شکل‌گیری گروه‌های منطقه‌ای، در جریان اجرای یک طرح همگرایی رخ می‌دهد.
- این گروه‌های غیردولتی<sup>۲</sup> بر اجتماعی شدن نخبگان اثر دارند. البته نای سازمان‌های غیردولتی را در سطح منطقه مهم ارزیابی نمی‌کند. به نظر او در همه حال مکانیسم‌های فرایندی تحت تأثیر فشارهایی که شکل‌گیری گروه‌های منطقه‌ای بر تصمیم‌گیرندگان وارد می‌کنند، قرار دارند.

- خواسته‌های هویتی و ایدئولوژیک، از نظر نای عنصر مهمی در جهان سیاست است. هر چه تداوم آن بیشتر و قویتر باشد، فشار کمتری از سوی هواداران همگرایی لازم است تا در برابر مخالفان خود مقاومت کنند. این امر به دولت‌ها کمک می‌کند که برای بهره‌مندی‌های آتی به زیانها و فداکاریهای کوتاه‌مدت و مقطعی تن در دهند.

- درگیری بازیگران خارجی در فرایند همگرایی، از دیدگاه نای بسیار مهم برآورده شده است. ادراک بازیگران منطقه‌ای نسبت به آن نیز تعیین کننده می‌باشد.

نای در بررسی‌های خود شرایط متفاوت کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته را مطرح می‌سازد. به نظر او برای کشورهای توسعه نیافته مکانیسم‌های فرایندی دیگری باید مورد توجه قرار گیرد. او چهار شرط را برای پذیرش اولیه شرکت در طرح همگرایی منطقه‌ای، سه شرط ادراکی متأثر از آن و چهار شرط فرایندی را مطرح ساخته است.

چهار شرط ابتدایی برای پذیرش طرح‌های همگرایی عبارتند از:

۱- تقارن و برابری واحدهای درگیر در یک طرح همگرایی. هر چه سطح توسعه واحدها نزدیکتر باشد، امکان همگرایی تجاری منطقه‌ای بالاتر است. حجم اقتصادهای ملی نیز با تولید ناخالص ملی GNP سنجیده می‌شود.

۲- تکمیل‌کنندگی ارزشهای نخبگان<sup>۱</sup> و باید همفکری و نزدیک بودن دیدگاه‌های نخبگان در واحدهای همگرا بررسی شود. هر چه میزان آن بالاتر باشد، احتمال حرکت پیوسته به سوی همگرایی منطقه‌ای بیشتر است.

۳- کثرت‌گرایی. ضعف یا قوت گروه‌های ذینفع کارکردی که در اروپا نقش مهمی را ایفا کردند، در روند همگرایی بسیار مؤثر است.

۴- ظرفیت کشورهای عضو برای سازگاری و انطباق. هر چه ثبات داخلی و توانایی تصمیم‌گیرندگان اصلی در پاسخگویی به تقاضای داخلی واحدهای سیاسی خود بیشتر باشد، توانایی آنها برای شرکت فعال در یک واحد همگرایی بزرگتر بیشتر است. حکومت‌های کشورهای کم‌توسعه یافته عموماً در این زمینه دارای مشکل هستند. بی‌ثباتی

نای در تسریع مدل خود سه شرط ادراکی را نیز مطرح می‌سازد:

۱- ادراک برابری در توزیع منافع و مزایا. همگرایی اقتصادی تنها سیاست برای همکاری نیست، بلکه شامل سیاستهای رقابتی نیز هست. این همکاری را می‌توان با مشارکت در برنامه‌های گوناگون تقویت کرد، هر چند رقابت سنتی کشورها و گرایشهای رهبران آنها بر این روند تأثیرگذار می‌باشد.

۲- ادراک اجبار و ضرورت خارجی. این امر در تصمیم‌گیرندگان واحدهای منطقه‌ای و روند همگرایی تأثیرگذار است. ادراک خطر جدی از سوی همسایگان بزرگتر، احساس از دست دادن موقعیت در اثر تغییرات در نظام بین‌الملل در این زمینه قابل طرح می‌باشد. ۳- احساس وجود هزینه‌های اندک. حصول توافق اولیه در شرایط ادراک هزینه پایین مقدورتر می‌باشد. در کشورهای کم توسعه یافته اگر برای حل مسائل ناشی از همگرایی کمک خارجی به کار گرفته شود، هزینه‌ها کاهش می‌یابد و روند آن تسریع می‌گردد. لذا اهمیت بانک توسعه منطقه‌ای روشن می‌شود.

به نظر نای در فرآیند همگرایی نیز می‌توان به چهار شرط اشاره داشت:

۱- سیاسی شدن، در پی کسب موفقیت در طول زمان، نهادهای قویتر و هماهنگیهای بیشتر، تحقق می‌یابد. این امر بیانگر سیاسی شدن فرآیند همگرایی است. برداشتهای متعارض از منافع کم می‌شود و دامنه مشارکت نیز افزایش پیدا می‌کند. توسعه همکاریهای فنی - اقتصادی به عرصه‌های اداری نیز امتداد می‌یابد. هر چه تعداد و تنوع گروههای همکار بیشتر شود، روند همگرایی بیشتر تقویت می‌گردد. از این دیدگاه اگر سیاسی شدن زود رخ بدهد، سبب تأثیر منفی بر روند یاد شده، می‌گردد. قبل از ایجاد ساختارهای حمایتی و ساختار پیدا کردن همکاریها، ظهور این امر بر روند همگرایی اثر منفی دارد. این همان پدیده‌ای است که در کشورهای کم توسعه یافته وجود دارد.

۲- باز توزیع<sup>۱</sup>؛ روند همگرایی اقتصادی در جایگاه و نفوذ گروههای داخلی اعضاء مؤثر است. برخی از آنها بیش از دیگران بهره‌مند می‌شوند، حتی اگر دیگران هم ضرر نبینند، این امر به هر حال روی روند یاد شده تأثیر منفی دارد. در روند توسعه صنعتی این

کشورها ممکن است برخی شکافها ایجاد شود و نابرابریها تشدید گردد. در این مورد مسأله باز توزیع مطرح می‌شود که عواید همه گروهها را متناسب سازد.

۳- باز توزیع بدیلها؛ فرضیه ابتدایی نوکارکردگرایان نیز مانند کارکردگرایان خودبخودی بودن مفهوم تسری یا سرریز بوده است. با افزایش اندرکنش میان واحدهای همگرا، فشار بر رهبران سیاسی برای ادامه آن شدت می‌یابد و هزینه‌های جدا شدن زیاد می‌شود. به نظر نای باز توزیع بدیلها روی روند همگرایی اثر مثبت دارد، ولی گاه ممکن است سبب بروز بحران گردد. ممکن است برخی رهبران با پیشرفت این روند به مسائل دفاعی و امنیتی توجه پیدا کنند، که خود سبب تضعیف آن است.

۴- برون‌گرایی<sup>۲</sup>؛ نای مانند اشمیتر معتقد است اعضای واحدهای همگرا نسبت به دیگر کشورها به جهت‌گیریهای مشابه متوسل می‌گردند. ایجاد یک هویت منطقه‌ای بویژه در برابر فشارهای خارجی به رهبران این کشورها فشار وارد می‌آورد. برخی از کشورها نیز ممکن است از این روند در جهت اهداف خود بهره‌گیرند. (۵۲)

نای به روشنی بیان می‌کند که در آینده نزدیک سازمان بین‌المللی منطقه‌ای نخواهد توانست روابط دولتها و مردم را دگرگون سازند. او انتقال تجربه همگرایی اروپا را به دیگر نقاط جهان دشوار می‌داند (۵۳)، هر چند نه غیرممکن، به نظر نای عدم موفقیت طرحهای همگرایی در کشورهای در حال توسعه دلایل متعددی دارد. از جمله اینکه ساختارهای اقتصادی این کشورها دچار ضعف در مکانیسم‌های فرآیندی است، بازارهای محدود، و فقدان منابع سرمایه‌ای سبب کاهش نرخ اندرکنش در میان آنها می‌گردد. واکنشهای ملی‌گرایانه نیز به تخریب روابط کمک می‌کند. سیاسی شدن زودرس و فقدان ابزارهای اداری برای کارکرد مناسب بوروکراسی نیز قابل توجه است. اقدامات این کشورها اساساً دارای ماهیت سیاسی است، هر چند مسائل اقتصادی دارای اولویت برجسته‌ای است. سطح پایین توسعه صنعتی و تفاوت در منافع این کشورها روند باز توزیع در میان آنها را دشوار می‌سازد. فقدان منابع انسانی بر دشواریهای پیشین می‌افزاید. سطح نازل کثرت‌گرایی نیز روند همگرایی را تضعیف می‌کند.

## کارل دویچ و نظریه ارتباطات

دو رهیافت اصلی در نظریه‌های همگرایی وجود دارد: نوکارکردگرایی و ارتباطات یا رهیافت فراملی<sup>۱</sup>، که بر نقش مبادلات فراملی در میان مردم کشورها و همبستگی جوامع تأکید دارد. نظریه پرداز اصلی آن کارل دویچ است که به مکانیسم‌های ملی‌گرایی و نقش ارتباطات اجتماعی در آگاهی و وحدت ملی پرداخته است. (۵۴) دویچ مفهوم جامعه<sup>۲</sup> امنیتی را مطرح کرد، که منظور ایجاد روابطی نزدیک در یک کشور یا چند کشور است که احتمال جنگ را از میان برده باشد. به نظر او دو نوع جامعه امنیتی می‌تواند وجود داشته باشد: مرکب و کثرت‌گرا.<sup>۳</sup>

رهیافت ارتباطاتی روابط میان مردم کشورها و حجم مبادلات میان آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد. (۵۵) این فرض وجود دارد که با ارزیابی میزان ارتباطات و تعامل واحدهای سیاسی می‌توان در مورد کیفیت و فرایند همگرایی به نتایج واقعی دست یافت. دویچ الگوی منافع عینی مشترک را مورد توجه قرار می‌دهد.

دویچ ارتباطات پستی، مخابراتی، تجاری، توریسم و دانشجویی را بررسی کرده، مزایای دوجانبه آن را برای کشورها مطرح می‌سازد. به نظر او اگر در این روند اختلال ایجاد شود، آنچه برای یکی خوب، و برای دیگری بد باشد، احتمال بروز درگیری مطرح می‌گردد. (۵۶)

کارل دویچ و همکارانش برای شکل‌گیری جامعه امنیتی یکپارچه و مرکب وجود نه شرط را لازم بر شمرده‌اند:

۱. قابلیت انطباق ارزشهای اساسی،
۲. شیوه‌های تمایز زندگی،
۳. انتظار پیوندها یا دستاوردهای اقتصادی بیشتر
۴. افزایش چشمگیر در تواناییهای اساسی و اداری برخی از واحدهای



۵. رشد اقتصادی برخی از واحدها یا ایجاد واحدهای مرکزی که نواحی کم توسعه یافته‌تر آنها جمع شوند،
  ۶. انواع غیر قابل گسستن ارتباطات اجتماعی در میان آنها و افراد،
  ۷. افزایش نخبگان سیاسی،
  ۸. بسیج افراد، حداقل در میان اقلیت سیاسی،
  ۹. چندگانگی و کثرت ارتباطات و مبادلات.
- به نظر دوپچ و همکارانش برای وجود آمدن جامعه امنیتی - کثرت‌گرا<sup>۱</sup> سه شرط ضروری است:

۱. سازگاری ارزشهای تصمیم‌گیرندگان،
۲. پیش‌بینی پذیری متقابل رفتارهای تصمیم‌گیرندگان واحدهای درگیر در طرح همگرایی،
۳. پاسخگویی متقابل.

آنها از بررسیهای تاریخی خود نتیجه گرفتند که فرایند همگرایی در سطح فراملی به اقدامات جامعه‌سازی<sup>۲</sup> در سطح ملی یا خرده‌ملی شباهت دارد. ارتباط متقابل و پاسخگویی برای این جوامع ضروری است، که با رشد مبادلات و اندرکنش در میان اعضای سیستم افزایش می‌یابد. به نظر هواداران نظریه ارتباطات با بررسی شدت و گستره اندرکنشهای فردی و جمعی گروهی از بازیگران می‌توان شکل‌گیری یک ادراک جمعی را ارزیابی کرد و ادراک جامعه بودن<sup>۳</sup> را سنجید. (۵۷)

از این دیدگاه باید سطح مشخصی از پاسخگویی متقابل<sup>۴</sup> در میان واحدهای سیاسی وجود داشته باشد، به گونه‌ای که تقاضاها از طریق سیستم منتقل شوند و پاسخ مناسب دریافت نمایند. لذا در جریان افزایش اندرکنشها و پاسخگویی متقابل یک فرایند یادگیری هم توسعه پیدا می‌کند و بازیگران عادت می‌کنند از انگیزه‌های مشخص و ارزشهای مشترک برای حل و فصل اختلافات خود بهره‌گیرند. بتدریج شناسایی و درک

مقابل افزایش پیدا می‌کند و حجم بالای مبادلات منطقه‌ای سبب تقویت همبستگی بازیگران می‌گردد. نوکارکردگرایان برخلاف مبادله‌گرایان به انگیزه‌های بازیگران در این مبادلات توجه دارند. آنها نه توسعه ارزشهای مشترک، بلکه سرشت کثرت‌گرایانه جوامع مدرن، مرکب از نخبگان رقیب با منافع متعارض را مورد توجه قرار می‌دهند.

به این ترتیب در پارادایم دویچ و همکارانش همگرایی فرایندی اجتماعی است که همگرایی سیاسی محصول آن است. در این چارچوب نهادهای فراملی نه تنها اختیار تخصیص منابع و ارزشها را در بخشهای مختلف دارند، بلکه مردم و نخبگان نیز اقتدار مشروع آن را می‌پذیرند. در این مجموعه خشونت یا تهدید به آن نیز وجود ندارد. اختلافات از طریق چانه‌زنی و نه توسل به زور حل و فصل می‌شود (۵۸). چون نهادهای فراملی قدرت تصمیم‌گیری دارند، نخبگان سیاسی جامعه تقاضای خود را در نهادی اجتماعی متمرکز می‌سازند، گروههای ذینفع و احزاب جنبه‌ای فراملی خواهند یافت. در شرایط ایجاد یک جامعه فراملی که امکان اندرکنش توسعه یابد، تجارب مشترک میراث اجتماعی، انتظارات و تمایلات مشترک گسترش پیدا می‌کند. در این جامعه، از نهادها و شیوه‌های غیرخصومت‌آمیز برای تصمیم‌گیری سیاسی حمایت می‌شود.

اساس پارادایم دویچ و همکارانش از تجربه اروپای غربی گرفته شده و توسعه سیاسی بین‌المللی را براساس تشابه اجتماعی مورد توجه قرار داده است. در این پارادایم روابط اجتماعی مشابه، به همگرایی سیاسی می‌انجامد. منظور فرایندی از یادگیری است که طی آن مردم و دولتها در برابر پادشاههای متقابل به عاداتی خو می‌گیرند که برای روابط آتی خود از آن استفاده می‌کنند و حس اعتماد و اطمینان متقابل توسعه پیدا می‌کند. به این ترتیب توسعه سیاسی فرایندی است که کشورها برای یافتن راه‌حل برای مشکلات کارکردی که به تنهایی قادر به حل آن نیستند، از آن استفاده می‌کنند. در این جریان ائتلافی کارکردی از گروههای ذینفع به وجود می‌آید که درخواستهای خود را مستقیماً به نهادهای فراملی تصمیم‌گیری می‌دهد و در نهایت خودمختاری حکومتیهای ملی در تخصیص منابع سیاسی اقتصادی و اجتماعی رو به کاهش می‌نهد. دویچ و

ایجاد کند. آنها وجود نسل جدیدی از رهبران سیاسی، دیدگاهها و منافع مشترک را ضروری خوانده‌اند. (۵۹)

به نظر آنها یک دوران طولانی را باید برای تحقق همگرایی اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار داد. دورانی که معمولاً سه مرحله دارد:

۱. رهبری و حمایت روشنفکران

۲. حمایت سیاستمداران بزرگ

۳. حمایت جنبشهای توده‌ای

در جریان این آموزش اجتماعی، نخبگان و مردم می‌آموزند علایق سیاسی خود را به موضوع اتحاد پیوند زنند. دویچ برجسته ساختن مزایای ارتقای همکاری و همگرایی را در موفقیت آن مؤثر دانسته است. (۶۰) او سنجش دیدگاههای نخبگان و مردم را به طور همزمان مورد توجه قرار داده است. دویچ تشکیل جامعه امنیتی کثرت‌گرا را از جامعه امنیتی مرکب، ساده‌تر برآورد کرده است. از این رو آن را به عنوان ابزاری برای صلح مطرح ساخته است.

### نتیجه‌گیری

هاس در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای را منسوخ و از کار افتاده خواند. (۶۱) او نظریه‌های همگرایی را به دلیل عدم انطباق با واقعیت‌های جهانی برای کشورهای گوناگون غیرقابل استفاده خواند، ولی نظریه‌های یاد شده هنوز به عنوان یکی از رهیافت‌های قابل توجه مطرح هستند، بویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد که روند منطقه‌گرایی در جهان سرعت یافته است. در این نظریه‌ها اساساً قدرت، حیثیت، جنگ و صلح، تسلیحات، ائتلافها تحت تأثیر مسائل رفاهی - اقتصادی و فنی قرار دارند. (۶۲) هواداران نظریه‌های همگرایی تلاش کرده‌اند فعالیت‌های سیاسی را به اهداف اقتصادی اجتماعی مربوط سازند. با وقوع تحولاتی در جامعه اروپا، آزمایشگاه اصلی نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای، در این رهیافتها نیز دگرگونی‌هایی رخ داد.

اقتصادی و فنی (غیرسیاسی) در وظایف دولتها دگرگونی بوجود می‌آید. توافقیهای محدود در یک بخش اقتصادی سبب افزایش تجارت، مسائل مشترک، رشد سازمانها و دستگاههای فراملی می‌شود، که اساس این نظریه‌ها است. بتدریج انتظارات و وفاداریها به سوی مرکزی تازه معطوف می‌شود. این فدرالیسم براساس شبکه‌ای از سیستم‌های متداخل در سطح یک منطقه خواهد بود، که بدون موفقیت در همکاریهای کارکردی ایجاد نخواهد شد. براساس این نگرشها آغاز همکاری در میان کشورها از بخش مسائل سیاست دانی (ملایم) می‌باشد. و در این زمینه فرض اصلی جدا شدن مسائل سیاسی از اقتصادی است. به این ترتیب هر چه تصمیم‌گیری غیرمتمرکزتر باشد، پیامدهای منفی همگرایی کمتر می‌شود. از این دیدگاه با توسعه همکاریهای منطقه‌ای، صلح و امنیت جهانی تأمین خواهد شد.

همان‌گونه که اشاره شد نظریه‌پردازان همگرایی، از زوایای گوناگون جایگزین کردن مکانیسم جدیدی را برای تنظیم روابط همکاری‌آمیز دولتها در سطح مناطق مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها همانند آرمان‌گرایان در روابط بین‌الملل در پی یافتن سازوکار جدیدی برای تأمین صلح و امنیت منطقه‌ای و تقویت روابط همکاری‌آمیز میان دولتها برآمده‌اند. تجارب موفق در زمینه‌های اقتصادی و فنی که روابط کشورها را توسعه سودمندی بخشیده، از نظر هواداران این نظریه‌ها می‌تواند اساس رفتار همه کشورهای جهان قرار گیرد. ولی تفاوت جدی در میان جوامع صنعتی اروپایی و دیگر جوامع جهان اساساً قابلیت تعمیم این نظریه‌ها را دشوار ساخته است. دیدگاههای آرمانی این نظریه‌پردازان در انطباق با واقعیت‌های کشورهای در حال توسعه، با دشواریهای جدی مواجه گردیده است. در میان جوامع توسعه‌یافته صنعتی نیز جایگزین کردن نهادهای فوق ملی به جای نظام دولتهای ملی با چالشهای اساسی روبه‌رو بوده است. ولی این مباحث به پایه شکل‌گیری نهادهای متعدد برای تقویت همکاریهای منطقه‌ای در نقاط گوناگون جهان تبدیل گردیده است. بی‌تردید برای گام نهادن در این مسیر باید از تجارب دیگران و نتایجی که از سیاستهای همگرایی منطقه‌ای به دست آورده‌اند، بهره جست.

### یادداشتها

1. Ernest Hass, *The Uniting of Europe*, (Stanford: Stanford University press, 1958), p. 16.
2. "Integration of Political Communities", in: J. Nye, *Peace in Parts*, Boston: Little & Brown, 1971, p. 36.
3. *Ibid.*, p. 36.
4. Colin Clark & Tony Pyne, *Politics, Security and Development in Small states*, (London: Allen & Unwin, 1987), p. 59.
5. Jack Plano & Roy Olton, *The International Relations Dictionary*, (London: Longman, 1982), p. 325.
6. *Ibid.*, p. 418.
7. Michael Loriaux, "The Riddle of the Rine", in: Loriaux - Meredit Woo - Commin, *Past as Prelude, History in the Making of a New World Order*, (Boulder: Westview Press, 1993), pp. 83-86".
8. Jeffery Anderson, "The State of the European Union, from Single Market to Maastricht", *World Politics*, Vol. 47, No. 3, (April 1995), p. 442.
9. William V. Wallace & Roger A Clarke, *Comecon Trade and West*, (London: Frances Pinter, 1986), p. 67.
10. Aron Segal, "Inegration of Developing Countries: Some Thought on Africa and Central America". *Journal of Common Market studies*, vol. 7, No.3, (March 1969), p. 263.
11. James Schubert, "Toward a Working Peace System In Asia: Organizational Growth and State Participation in Asian Regionalism", *International Organization*, vol. 32, No. 2 (Spring 1978), pp. 425-459.
12. Andrew Axline, "Regional Cooperation and National Security: External Forces in Caribbian Integration", *Journal of Common Market Studies*,

- Journal of Common Market Studies*, Vol. 7, No. 4 (June 1967), p. 85.
14. F. Taylor, *Approaches and Theory in International Relations*, (London: Longman, 1978), p. 288.
15. Philip Taylor, *Non State Actors in International Politics*, (Boulder: Westview Press 1980), p. 37.
16. R. Lieber, *Theory and World Politics* (Cambridge: Winthrop Publishers Inc. 1972), p. 41.
17. Taylor, *Op.Cit.*, pp. 40-42.
18. See: David Mitrany, *A Working Peace System*, (Chicago: Quadrangle Books, 1966).
19. Lieber, *Op.Cit.*, p. 42.
20. Joseph Frankel, *Contemporary International Theory and Behavior of States* (London: Oxford, 1973), p. 50.
21. Paul Voitt: and Mark kavpp, *International Relations Theory*, (N.Y: Macmillan, 1990), p. 708.
22. Ernst Haas, "The Study of Regional Integration: Reflection on the Joy and Anguish of Pretheorizing", *International Organization*, Vol. 24, No. 4 (1970), p. 103.
23. *Ibid.*, p. 109.
24. Haas, *Op.Cit.*, p. 111.
25. Ivo Duchacek, *Conflict and Cooperation Among Nations*, (N.Y.: Holt Rienhart and Winston Inc, 1960), p. 111.
26. *Ibid.*, p. 112.
27. Mario Barerra & Ernst Haas, "The Operationalization of some Variable Related to regional Integration, A Research Note", *International Organization*, Vol. XXIII, No. 1, pp. 150-60.
28. Ernst Haas, *Beyond the Nation - State*, (California: Stanford - University Press, 1964), p. 23.

- Process*", in : Michael Hogdes: *European Integration* (London: Penguin, 1972), pp. 91-107.
31. Haas, *International Relations, Op.Cit.*, p. 42.
32. *Ibid.*, pp. 93-97.
33. Hass, *International Relations... Op.Cit.*, p. 47.
34. Hass, *Beyond the Nation- State, Op.Cit.*, pp. 47-50.
35. Ernst Haas, "Uniting of Europe and Uniting of Latin America, *Journal of Common Market Studies*, Vol. 7, No.2, (June 1967), pp. 31-4.
36. Ernst Haas, "Turbulent Field and the Theory of Regional Integration", *International Organization*, Vol. 31, No.1, (Winter 1976), p. 173.
37. Philip Schmitter, "Three New - Functional Hypotheses About International Integration", *Intenational Organization*, vol. XXII, No. 2, (Spring 1969), pp. 162-64.
38. Schmitter, *Op.Cit.*, p. 166.
39. Philip Schmitter, "Further Notes on Operationalization some Variables Related to Regional Intergation, *International Organization*, Vol. XXIII, No. 2, (Spring 1969), p. 330."
40. Roger Hansen, "Regional Integration Reflection on a Decade of the orethical Efforts", *World Politics*, Vol. 21, No. 2, 1969, p. 261.
41. Hansen, *Op.Cit.*, p. 194.
42. R. O. Keohane & J. S. Nye, *Transnational Relations and World Politics* (Massachussets: Harvard University Press, 1971), p. XXI .
43. Stuart Sheingold, "Domestic and International Consequences of Regional Integration", *International Organization*, Vol. 24, No. 4, (Autumn 1970), p. 1365.
44. J. Douerthy & R. Pfaltzgraff, *Contending Theories of Internationl Relations*, (N.Y.: Harper and Row, 1990), p. 442.
45. Amitai Etzion, "On Self - Encapsulating Conflicts", *Journal of Conflict*

- Organization, (Boston: Little & Brown, 1971), pp. 12-17.
47. Ernst Haas, *The Uniting of Europe Political, Social, and Economic Forces, 1950-57*, *Op.Cit.*, p. 16.
48. Nye, *Peace in Part*, *Op.Cit.*, p. 44.
49. Nye, *Peace in Parts*, *Op.Cit.*, p. 53.
50. Dougherty & Pfaltzgraff, *Op.Cit.*, p. 443.
51. Nye, *Peace in Parts*, *Op.Cit.*, pp.71-83.
52. Dougherty & Pfaltzgraff, *Op.Cit.*, p. 445.
53. Nye, *Peace in Parts*, *Op.Cit.*, p. 98.
54. F. Taylor, *Approaches and ... Op.Cit.*, p. 243.
55. Lieber, *Op.Cit.*, p. 51.
56. F. Taylor, *Op.Cit.*, p.33.
57. F. Taylor, *Op.Cit.*, p. 243.
58. K. Duetsch. "Political Community at International Level, in: William Fisher" An Analysis of the Duetsch Sociocultural Paradigm of Political Integration, *International Organization*, Vol. XXIII, No. 2, (Spring 1964), p. 256.
59. Duetsch, *Op.Cit.*, p. 118.
60. *Ibid.*, pp. 120-21.
61. E. Haas, "Turbulent Field and the Theory of Regional Integration", *International Organization*, Vol. 31, No. 1, (Winter 1976), p. 173.
62. E. Haas, "The Study of Regional Integration: Reflect on Joy and Anguish of pretheorizing", *International Organization*, Vol. 245, No. 4, (Autumn 1970), p. 118.
63. Lieber, *Op.Cit.*, p. 43.